

جلوه‌های عصای موسی در شعر مولانا

دکتر جهانگیر صفری^۱

ابراهیم ظاهری عبده وند^۲

چکیده

اندیشه‌های مذهبی، روایتها و داستان زندگی پیامبران، از جمله موضوعاتی هستند که در شعر و نثر فارسی بسیار مورد توجه واقع شده‌اند. مولانا از جمله شاعرانی است که داستانهای پیامبران در آثارش نمودی خاص دارد و در این مقاله، جلوه‌های عصای موسی در اندیشه‌های او بررسی می‌گردد. از نظر مولانا معجزه‌ها وابسته به اسباب ظاهری نیستند، بلکه عطای خداوند به بندگانش می‌باشند که در عطای آنها، قابلیت بندگان شرط نیست.

مولانا بسیاری از اندیشه‌های عرفانی و عاشقانه خود را با تشبیه به عصای موسی برای مخاطبین خود، فهم‌پذیر کرده است: عشق همانند عصای موسی که طنابهای ساحران را بلعید، تعلقات انسانی را می‌خورد، وصال مانند عصای موسی و فراق همچون مار ساحران است، اژدهای ساحران، نمادی است از نفس انسان، حالت‌های سکون و بی‌قراری عاشقان به عصا و اژدها شدن آن تشبیه شده است، اشک سیل آسای معشوق در فراق یار، برای مولانا، یادآور آب چشمه‌ای است که موسی با زدن عصا بر سنگ جاری کرد.

جهان، در اندیشه مولانا، حالت افسرده و جمود دارد، اما در حشر، به جنبش می‌آید و زنده می‌شود. او، برای باورپذیر کردن این اندیشه خود، به عصای موسی (ع) استناد می‌کند که نمونه‌ای از جامدات است که زنده شده و تبدیل به مار گشت.

عشق و مسائل بین عاشق و معشوق، بیان صفتهای خداوند، جهان، قرآن، تسلیم بودن، تشابه در ظاهر و تفاوت در باطن و تغییر احوال انسان در هنگام سماع، از مهم‌ترین موضوعاتی هستند که مولانا با کمک عصای موسی (ع) بیان کرده است.

واژگان کلیدی: عصای موسی، مولانا، تشبیه، تصویرسازی، عشق، جهان.

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد safari_706@yahoo.com

۲. کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد

مقدمه

آگاهیهای مذهبی و دینی، از مهم‌ترین موضوعاتی هستند که در شعر و نثر فارسی از جایگاهی خاص برخوردار می‌باشند. قصه‌ها و روایت‌های دینی و مذهبی، در کنار حماسه‌های ملی، از جمله پایه‌هایی می‌باشند که ادبیات فارسی براساس آنها بنا شده است. یکی از این موضوعات دینی که در ادبیات فارسی تبلور خاصی دارد، داستان زندگی پیامبران و معجزه‌های ایشان است که شاعران و نویسندگان بسیاری، این داستانها را به نظم و نثر بیان کرده اند، یا این که برای بیان اندیشه‌های خود، به اشکال گوناگون از آنها بهره برده‌اند.

بسیاری از داستانهایی که مولانا نقل می‌کند، ریشه دینی و اسطوره‌ای دارد (ذولفقاری، ۱۳۸۶ش: ص ۳۹) و مطالعه این داستانها، میزان احاطه او را بر کتب و روایات اسلامی نشان می‌دهد (فروزانفر، ۱۳۶۲ش: مقدمه).

از جمله داستانهای مورد توجه مولانا در مثنوی و کلیات شمس، داستان حضرت موسی است. «داستان موسی (ع) در مثنوی بازتاب گسترده یافته است. مولوی برای بیان سیر سالک از شریعت و طریقت گرفته تا حقیقت و یا به عبارتی طی مراحل فنا از تخلی و تحلی گرفته تا تجلی، سیر زندگی موسی (ع) را از کودکی تا پیری بیان داشته است» (سیف، ۱۳۸۱ش: ص ۷۳). قابل ذکر است که هدف او، از بیان این داستانها، بیشتر کمک به فهماندن اندیشه‌های عارفانه و عاشقانه خود، به مخاطباننش بوده است. «نکته مهمی که در اینجا باید مورد توجه قرار گیرد، پنداری داستانهای پیامبران از دیدگاه مولوی است که خود متضمن نکات مهم دیگر است. از این دیدگاه، داستان پیامبران، مثال و مظهر عینی و محسوس حوادث مکرر و مستمر حوادث نفسانی و انسانی است. داستان پیامبران تنها حادثه‌ای تاریخی که یک بار اتفاق افتاده و تمام شده نیست، بلکه حادثه‌ای است که در وجود هر کس و در هر زمان تکرار می‌شود.» (پورنامداریان، ۱۳۸۵ش: ص ۹۷). در این مقاله، به بررسی تصویرسازیهای مولانا بر اساس معجزه عصای موسی (ع) در غزلیات و مثنوی پرداخته می‌شود.

براساس روایت قرآن کریم، حضرت موسی (ع) پیش از برگزیده شدن به پیامبری، عصبایی داشت که بر آن تکیه می‌کرد، با آن برای گوسفندانش از درختان برگ فرو می‌ریخت و کارهای دیگری انجام می‌داد. «فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبِعْ هَوَاهُ فَتَرْدَى وَمَا تَلْكَ بِبِئْسَ يَكَّ يَا مُوسَى

«(طه/۱۶-۱۷)» و آن چیست در دست راست تو ای موسی؟ گفت این عصای من است بر آن تکیه می‌کنم، برگ درختان را با آن برای گوسفندانم فرو می‌ریزم و مرا با آن کارها و نیازهای دیگری است» امابه اذن خداوند، او بعد از برگزیده شدن به پیامبری، معجزاتی با عصایش انجام داد. در برابر ساحران و فرعون، عصای موسی(ع) به اژدهایی تبدیل شد که حبل و ریسمانهای ساحران را بلعید. موسی(ع) بعد از فرار از دست فرعون و قبطیان، با زدن عصا بر رود نیل، راهی را برای گذر قوم خود گشود و موجبات غرق شدن فرعونیان را فراهم ساخت. (نیشابوری، ۱۳۴۰ش: ص ۱۹۶-۱۹۷). «در راه مصر به کنعان، هرگاه قوم موسی(ع) تشنه می‌شدند، موسی عصای خود را به سنگ می‌زد و از سنگ، دوازده چشمه آب بیرون می‌تراوید» (یاحق، ۱۳۶۹ش: ص ۴۰۲).

هر کدام از این موارد ذکر شده، به‌ویژه تبدیل شدن عصا به اژدها، برای مولانا، الهام بخش آموزه‌هایی چند بوده است. «عصای حضرت موسی(ع) که تبدیل به اژدها گشت و ریسمانهای ساحران را می‌بلعید، آموزه‌های زیادی برای عارفان داشته است. آنان هر بار که حکایت موسی را در قرآن می‌دیدند، معانی و تفاسیر بلندی از این حکایت برداشت می‌کردند.» (تاج الدینی، ۱۳۸۳ش: ص ۶۶۱). در اشعار مولانا، موسی(ع) نمادی از معشوق، پیر و اولیاء الهی است، عصای موسی(ع) برای موضوعاتی مختلف مانند عشق، عاشق، معشوق، قرآن و جهان مشبه به قرار گرفته است، فرعون در شعر او، نمادی از نفس و ریاکاران جامعه است، قبطیان مظهر عقل قرار می‌گیرند که باید این عقل قبطی مانند را نابود ساخت. اژدهای ساخته دست ساحران نمادی از نفس انسان است، چشم گریان عاشق در فراق معشوق، گویی چشمه‌ای است که موسی(ع) با عصای خود از آن آب روان می‌کرد.

۱- عشق

می‌توان گفت که مهم‌ترین موضوع در اشعار مولانا، مفهوم عشق است. «شاید بتوان گفت هیچ کس در جهان، عشق را چنان به کمال و شورانگیز و جنون‌آسا مانند او تجربه نکرده است. مثنوی عظیم مولوی و دیوان کبیرش سرشار از اندیشه‌های مبتنی بر شهود و مکاشفه و لبریز از هیجانات شور انگیز احساس و عاطفه تجربه عشق است.» (پورنامداریان، ۱۳۸۴ش: ص ۵۲). او، عشق و حالت‌های گوناگون بین عاشق و معشوق را به عصای موسی مانند کرده است. «عصای موسی(ع) در شعر عرفانی عموماً و در شعر مولوی خصوصاً هم نماد عشق است و هم چنان که علاء الدوله سمنانی

از تعبیر عصای ذکر استفاده کرده است، نماد ذکر است.» (محمدی، ۱۳۸۷ش: ص ۳۰۲). عشق مانند عصای موسی است همان گونه که عصا، اژدهای ساحران را بلعید و سحر آنها را باطل ساخت، عشق تعلقات و صفتهای رذیله را از انسان می‌زداید، نمونه آن خواجه- نمادی از انسانهای متکبر و مغرور- در غزل زیر است که در ابتدا فردی مغرور بود و بر عاشقان سخره می‌گرفت، اما به سبب عشق، غرور او شکسته شد:

فرعون و شدادی شده خیکی پر از بادی شده
عشق از سر قدوسی، همچون عصای موسی
موری بده ماری شده، وان مار گشته اژدها
بر خواجه روی زمین بگشاد از گردون کمین
عشق از سر قدوسی، همچون عصای موسی
تیری زدش کز زخم او همچون کمانی شد دوتا
(مولوی، ۱۳۶۷ش: ص ۲۲)

عشق نه تنها تعلقات را از انسان دور می‌سازد، بلکه همچون عصای موسی (ه)، جهان و عین و عرض آن را که تصاویر جادوگرانه هستند، می‌بلعد:

رنگ جهان چو سحرها عشق عصای موسی
باز کند دهان خود در کشدش بیک نفس
عشق از سر قدوسی، همچون عصای موسی
(مولوی، ۱۳۸۴ش: ص ۵۵۰)

حاصل عصای موسی عشقست در کون ای روی
عین و عرض در پیش او اشکال جادویی بود
(همان: ص ۲۸۵)

عشق نسبت به معشوق، از دریای عدم، گرد برانگیخته و دنیا را زیر و زبر کرده است پس تبدیل شدن عصا به ثعبان نیز سزاوار چنین معشوقی است:

عشق او گرد برانگیخت از دریای عدم
ید بیضا و عصا شده ثعبان رسدش
(مولوی، ۱۳۶۷ش: ص ۴۶۴)

مولانا در جواب کسانی که نشانی بام خانه معشوق را از او می‌پرسند، این گونه پاسخ می‌دهد:
آن سویی است که عصا تبدیل به اژدها شد و فرعونیان را به جهنم برد:

مرا گویند بامش از چه سوی است
از آن سویی که آوردند جان را
از آن سو که عصایی اژدها شد
به دوزخ برد او فرعونیان را
(همان: ص ۵۰)

در غزل زیر، عصا، نمادی از وصل و هجران، نمادی از مار ساحران است. اکنون شاعر در هجران است و از وصل عصای مانند می‌خواهد که مار هجران را بریاید:

گر شود عالم چو قیر از غصه ی هجران تو نخوتی دارد که اندر ننگرد مر قار را
چون عصای موسی بود آن وصل اکنون مار شد ای وصل موسی وش اندر ربا این مار را
(همان: ص ۷۳)

از نظر مولانا، عقل، اگر در کار عشق مانند ساحران جادوگری کرد، باید با او مانند عصای موسی با ساحران برخورد کرد:

ناقوس تن شکستی، ناموس عقل بشکن مگذار کان مزور پیدا کند نشانها
ور جادویی نماید، بندد زبان مردم تو چون عصای موسی بگشا برو زبانها
(همان: ص ۸۳)

جام عصا مانند ساقی، تبدیل به اژدها شده و بر عقل قبطی مانند حمله کرده است:

ساقیست گرفته گوشم امروز یک لحظه مرا نمی گذارد
جام چو عصاش اژدها شد بر قبطی عقل می گمارد
(همان: ص ۲۶۱)

مولانا از عشق، جان یافته و معشوق حیات دوباره به او بخشیده است. او این حالت را به اژدها شدن عصا در کف موسی (ع) تشبیه می‌کند:

پاره چوبی بدم و از کفت گشته ام ای موسی جان اژدها
(همان: ص ۱۷۴)

جان مولانا چون دست بوس شمس یافت، حکم عصای موسی (ع) را یافت، ولی هجر و فراق جانش از شمس، مثل افکندن عصا توسط موسی (ع) بود، اکنون جان او افعیی شده است:

جان من همچون عصا، چون دست بوس او بیافت پس چو موسی در فکندش جان کنون افعیست
(همان)

آن قدر اشک از چشم عاشق - مولانا - در عشق به معشوق روان است که گویی چشمه‌ای است که حضرت موسی با زدن عصایش بر سنگ جاری کرد:

حدیث موسی و سنگ و عصا و چشمه آب ز اشک بنده بینی به وقت رفتارش
(همان:ص ۲۳۱)

در بسیاری از اشعار، مولانا، معشوق را به موسی(ع)، جان را به عصا و تن را به سنگ مانند کرده است. معشوق با دیدن جان بر بدن عاشق، نشاط به آن می‌بخشد، همان‌گونه که موسی با زدن عصایش بر سنگ، چشمه از آن جاری کرد:

موسی نهان آمد، صد چشمه روان آمد جان همچو عصا آمد، تن همچو حجر آمد
(همان:ص ۲۳۱)

در برخی اشعار نیز عصا مظهر معشوق است، برای مثال در بیت زیر، صفا به موسی(ع)، معشوق به عصا و عدو به طور ضمنی به فرعون و ساحران مانند شده است:

عدو را مار، ما را یار می باش که موسی صفا را تو عصایی
(مولوی، ۱۳۸۴ش:ص ۱۴۰۲)

هجر را به عصا و چشمهای خود را به سنگ مانند کرده است. «گاه آن را به عصای که بر سنگ زد و از آن چشمه آب بیرون آمد تشبیه کرده است، زیرا از دو چشم سنگ و خشک از اشک آب بیرون می‌آورد» (فاطمی، ۱۳۶۴ش: ص ۹۷). مولانا، در این تصویرسازی، تحت تأثیر قرآن بوده است. «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا» (اعراف/۱۶۰).

عصای هجر تو گویی عصای موسی بود ز هر دو چشم روان کرد آب و هر دو سنگ
(مولوی، ۱۳۶۷ش:ص ۴۹۳)

مولانا حالت عاشق در دست معشوق را، به عصا در کف موسی تشبیه کرده است، چو آن را بگیرد به عصا تبدیل شود و چون افکند، ماری شود:

بیا ای جان تویی موسی و این قالب عصای تو چو برگیری عصا گردم و چو افکندم ثعبانم
(همان:ص ۵۲۳)

من میان اصبعین حکم حکم چون قلم در کف موسی عصا گاهی و گه افعیستم
(همان:ص ۵۸۵)

تویی به جای موسی و ما ترا عصایی به جز به کف موسی عصا نیافت برهان
(همان:ص ۶۹۲)



عاشق، تسلیم حکم معشوق است و توان اعتراض بر فرمان او را ندارد. او می‌تواند عاشق را به مار یا عصا تبدیل کند. اگر عصا شود، برای او برگ‌افشانی می‌کند و در وقت خشم و غضب برای او ثعبان می‌گردد:

خواه مارا مار کن خواهی عصا
معجزه موسی و بره‌هان توایم
گر عصا سازی بیفشانیم برگ
وقت خشم و جنگ ثعبان توایم
(همان:ص ۶۱۲)

عاشق، می‌خواهد جسم چوب مانند خود را در کف عشق معشوق، مانند عصا، ثعبان کند: چوب خشک جسم مارا کو به مانند عصاست در کف موسی عشقش معجزه ثعبان کنیم
(همان:ص ۵۸۴)

حالت سکون و بی‌قراری عاشق در شب و روز، به عصا و ثعبان تشبیه شده است. در شب که عاشق آرام و ساکن، مانند عصا و در روز که بی‌قرار است، گویی ثعبان می‌باشد. مولانا این دگرگونی احوال را از خداوند می‌داند، همچنین حالت عاشق در مقابل فرعون زمانه مانند اژدها، سرکشی و در برابر موسی(ع) مانند عصا، برد باری است:

بیا کامروز چون عصای موسی عمران
به مردی گرد از دریا برآریم
همه شب چون عصا افتاده بودیم
چو روز آمد چو ثعبان بی قراریم
بدان قدرت که ماری شد عصایی
به هر شب چون عصا و روز ماریم
پی فرعون سرکش اژدهایی
پی موسی عصا و بردباریم
(همان:ص ۵۶۳)

در بیت‌های زیر، موسی(ع)، نمادی از جانان و معشوق حقیقی است و منظور از جادوگران و فرعون، مخنثان و ریاکاران جامعه می‌باشند که جانان، بازار ریایی آنها را با آمدن خود بی‌رونق ساخته است:

چند مخنث نژاد دعوی مردی کنند
رستم خنجر کشید سام و نریمان رسید
جادوکانی زفن چند عصا و رسن
مار کنند از فریب، موسی و ثعبان رسید
(همان،ص ۳۳۲)
بدان که موسی فرعون کش در این شهر است
عصاش را تو نبینی ولی عصا دارد
(همان:ص ۳۴۷)

شراب در دست معشوق نیز به عصا و ثعبان مانند شده است:

بدو گفتم که ای موسی به دست چپست آن گفت این یکی ساعت عصا باشد یکی ساعت بود ثعبان
(همان:ص ۶۷)

در سلوک عارفانه، انسان باید به مرحله فنا فی الله و بقا بالله برسد و در طی طریق، کشش بهتر از
کوشش است، به همین سبب است که مولانا از معشوق می‌خواهد که هستی را نیست گرداند. مولانا،
موسی را عشق، فرعون را هستی و فرعون را عصا دانسته است. او از عشق خواسته است که با
عصای محو بر هستی فرعون مانند بزند و آن را نابود بگرداند:

ای کلیم عشق، بر فرعون هستی حمله بر
بر سر او تو عصای محو، موسی وار زن
(همان:ص ۷۲۴)

۲- تشابه در ظاهر، تفاوت در باطن

مولانا معتقد است که هرچند چیزها در ظاهر مانند هم هستند، اما در باطن با هم تفاوت اساسی
دارند. اولیای حق، در ظاهر مانند دیگر مردمان می‌باشند ولی تفاوت ژرفی در بین آنها وجود دارد،
مانند عصای موسی و عصای ساحران که هرچند در ظاهر شبیه هم بودند، اما تفاوت فراوانی در بین
آنها دیده می‌شود:

سحر را با معجزه کرده قیاس
ساحران موسی از استیزه را
هر دو را بر مکر پندارد اساس
بر گرفته چون عصای او عصا
زین عمل تا آن عصا فرقیست ژرف
زین عمل راهی شگرف
(مولوی، ۱۳۸۴ش: ص ۱۳)

همچنین «الم» و «حم» در ظاهر مانند دیگر حروف هستند، اما در باطن بینشان فرق است مانند
عصای موسی که با عصاهای دیگر تفاوت داشت:

این «الم» و «حم» این حروف
حرف‌ها ماند بدین حروف از برون
چون عصای موسی آمد در وقوف
لیک باشد در صفات این زبون
هر که گیرد او عصایی ز امتحان
کی بود چون آن عصا وقت بیان؟
(همان:ص ۶۶۷)

از نظر مولانا راه تمیز بین اموری که از نظر ظاهر مانند هم ولی از نظر باطن متفاوت هستند،
ایمان است. « بعضی سخنها نقد و بعضی نقل است و به همدیگر می‌مانند. می‌باید که نقد را

از نقل بشناسد و تمییز ایمان است و کفر بی تمییزی است، نمی بینی که در زمان فرعون چون عصای موسی مار شد و چوبها و رسنهای ساحران مار شدند، آن که تمییز نداشت، همه را یک لون دید و فرق نکرد و آن که تمییز داشت سحر را از حق فهم کرد و مؤمن شد به واسطه تمییز، پس دانستیم که ایمان تمییز است.» (مولوی، ۱۳۸۶ش: ص ۱۴۸).

۳- بیان صفات خداوند

معجزه‌هایی که خداوند به پیامبران بخشیده، عطای او و عطا نیز صفت او است. این که خداوند به پیامبران معجزاتی داده است مانند تبدیل شدن عصای موسی (ع) به اژدها، از داد او است نه قابلیت پیامبران، چرا که قابلیت پیامبران نیز از داد خداوند و فرع بر داد او می‌باشد:

چاره آن دل عطای مبدلیست	داد او را قابلیت شرط نیست
بلکه شرط قابلیت داد اوست	داد لب و قابلیت هست پوست
اینکه موسی را عصا ثعبان شود	همچو خورشیدی کفش رخشان شود
نیست از اسباب، تصریف خداست	نیستها را قابلیت از کجاست

(همان: ص ۶۷۶)

از نظر مولانا، معجزه وابسته به علل و اسباب جهان مادی نیست: «اولیای حق بیرون اسباب کارها دیدند که گزارده شد و برآمد هم چنان که از کوه اشتر بیرون آمد و عصای موسی ثعبان شد.» (مولانا، ۱۳۸۶ش: ص ۷۸).

تبدیل شدن مار به عصا و زنده شدن مردگان نیز از عنایت الهی است:

عنایت گنهی را نظر کند به رضا	چو طاعت آن گنه از دل گناه شو گردد
پلید پاک شود مرده زنده مار عصا	چو خون که در تن آهوست مشک بو گردد

(مولوی، ۱۳۶۷ش: ص ۳۳۷)

از نظر مولانا تبدیل کردن عصا به مار به وسیله خداوند، کار شگرفی نیست و انسان نباید تعجب کند، زیرا خداوند کارهایی شگرف‌تر نیز انجام داده است برای مثال از دو پیسه - چشم - نور روان کرده است:

دو جوی نور نگر از دو پیسه پاره روان	عجب مدار عصا را که اژدها سازد
-------------------------------------	-------------------------------

(همان: ص ۳۳۸)

مولانا برای نشان دادن این موضوع که قدرت خداوند مافوق همه قدرتهاست، به عصای موسی (ع) استناد می‌کند. خداوند با یک عصا، تمام هیبت و قدرت فرعون را که نمادی از قدرتهای دنیوی است، از بین می‌برد، بنابراین انسان باید در مقابل چنین خداوند غالبی فنا گردد:

صد هزاران نیزه فرعون را در شکست از موسی با یک عصا
با چنین غالب خداوندی، کسی چون نمیرد گر نباشد خسی
(مولوی، ۱۳۸۴ش: ص ۲۲)

از نظر او، قدرت در این جهان سلسله مراتبی است و هر قدرتی، نیرویی بالاتر از خود را دارد، مگر فرعون همه شاهان جهان را فرو خورده بود، اما عصای موسی با توفیق الهی مگر فرعون را بلعید:

اژدها بود مگر فرعون عنود مگر شاهان جهان را خورده بود
لیک از او فرعون تر آمد پدید هم ورا هم مگر او را در کشید
اژدها بود و عصا شد اژدها این بخورد آن را به توفیق خدا
دست شد بالای دست این تا کجا تا به یزدان که الیه المنتهی
(همان: ص ۳۲۵)

علم انسانها در مقابل علم خداوند محدود است. انسانها بر اساس ظاهر اشیا، آنها را نام گذاری می‌کنند، ولی تنها خداوند است که از خصلت اشیا آگاه می‌باشد و اسرار آنها را می‌داند. حضرت موسی (ع)، چوب دستی‌اش را عصا می‌دانست، اما نزد خداوند اژدها بود:

اسم هر چیزی بر ظاهرش اسم هر چیزی بر خالق سرش
نزد موسی نام چوبش بد عصا نزد خالق بود نامش اژدها
(همان: ص ۴۸)

مثّل آوردن، کار خدا است و انسانها از آوردن مثل در کار الهی ناتوان هستند. حتی برگزیده‌ترین افراد مانند حضرت موسی چنین علمی را ندارند، چنانچه او از ویژگی اصلی عصایش، آگاهی نداشت، بنابراین انسانهای عادی و ظاهرین، در این کار ناتوان‌تر و نادان‌تر هستند:

آن مثل آوردن آن حضرت است که به علم سرّ و جهر او آیت است
تو چه دانی سرچیزی تا تو کل یا به زلفی یا به رخ آری مثل
موسی آن را عصا دید و نبود اژدها بد سرّ او لب می‌گشود

چون چنان شاهی نداند سرچوب
تو چه دانی سرآین دام و حبوب
چون غلط شد چشم موسی در مثل
چون کند موشی فضولی مدخل
(همان:ص ۳۹۲)

خداوند هر کس را که یاری کند، بر همه مشکلات می‌تواند غلبه کند، چنانچه موسی(ع) با کمک خداوند توانست به وسیله یک عصا، فرعون را نابود گرداند:

موسی آمد در وغا با یک عصاش
زد بر آن فرعون و بر شمشیرهاش
هر رسولی یک تنه کآن در زده است
بر همه آفاق، تنها بر زده است
(همان:ص ۱۶۵)

یاری کردن خداوند بندگان را سبب می‌شود تا آنها کارهای شگفت انگیزی انجام بدهند، چنان چه حضرت موسی(ع) با یک عصا بر لشکر فرعون زد:

موسی را دل دهم با یک عصا
تا زند بر عالمی شمشیرها
(همان:ص ۶۰۱)

خداوند برای یاری انسان، چیزهایی را که دشمن انسان هستند، به یاور انسان تبدیل می‌کند و آنچه را که ضرر می‌پندارد، سودمند می‌نماید و این از لطف و فضل او است. خداوند در قبر مار و مور را حریفان خوش لقایی برای انسان می‌سازد، همان گونه که عصای موسی(ع) به اژدها تبدیل شد و در شکست فرعون او را یاری نمود:

گفتا که عصا ز کف بیفکن
بنگر تو عجایب سما را
افکند و عصاش اژدها شد
بگریخت چو دید اژدها را
گفتا که بگیر تا منش باز
چویی سازم پی شما را
سازم ز عدوت دست یاری
سازم دشمنت متکا را
تا از جز فضل من ندانی
یاران لطیف با وفا را
(مولوی، ۱۳۶۷ش:ص ۵۹)

ز دوستان چو ببری بزیر خاک روی
ز مار و مور حریفان خوش لقا سازد
نه مار را مدد و پشت دار موسی ساخت
نه لحظه لحظه ز عین جفا وفا سازد
(همان:ص ۳۳۸)

تنها امید یاری از خداوند باید داشت و در مقابل او فنا باید شد، زیرا هر چیزی زیر حکم خداوند است و انسان از خصلت هر چیزی آگاه نیست، باشد که چیزی را سودمند می‌پندارد، اما برای او زیان آور باشد. برای مثال، عصای موسی (ع) که چوب دستی وی بود، به مار دو سری تبدیل گشت:

گر دیو و پری حارس با تیغ و سپر باشد چون حکم خدا آید آن زیر و زیر باشد
 بر هر چه امیدست، کی گیرد او دستت بر شکل عصا آید وان مار دو سر باشد

(همان: ص ۲۳۶)

۴- تشبیه جهان به عصای موسی (ع)

جهان در اندیشه مولانا، حالت افسرده و جمود دارد، اما در حشر، به جنبش می‌آید و زنده می‌شود. او، برای باور پذیر کردن این اندیشه خود، به عصای موسی استناد می‌کند که نمونه‌ای از جامدات است که تبدیل به مار شد:

عالم افسرده است و نام او جماد جامد افسرده بود ای اوستاد
 باش تا خورشید حشر آید عیان تا بیننی جنبش جسم جهان
 چون عصای موسی اینجا مار شد عقل را ز ساکنان اخبار شد

(مولوی، ۱۳۸۴ش: ص ۳۲۷)

۵- تشبیه حواس انسان به عصا

از نظر مولانا، حواس پنجگانه، در فرمان دل انسان هستند و هر امری که دل انسان دهد، آنها آن را انجام می‌دهند، همچون عصا که در دست حضرت موسی (ع) بود. در این ابیات، عصا، نمادی از چیزهای است که از خود اختیاری ندارند و مقهور قدرت دیگران هستند:

همچنین هر پنج حس چو نایزه بر مراد و امر دل شد جایزه
 هر طرف که دل اشارت کردشان می رود هر پنج حس دامن کشان
 دست و پا در امر دل اند ملا همچو اندر کف موسی آن عصا

(همان: ص ۱۳۴)

۶- انسانهای وارسته

مولانا، انجام دادن کرامات را، مختص به انسانهایی وارسته می‌داند که نفس آنها تهذیب شده است. او این مسأله را به این گونه بیان می‌کند: ابلهی از حضرت عیسی (ع) می‌خواهد که نام یزادان

را که با کمک آن مردگان را زنده می‌کرد، به او بگوید تا او هم بتواند مردگان را زنده کند، حضرت عیسی (ع) به او گفت که انسان باید پاک باشد تا بتواند به چنین کاری دست بزند همان‌گونه که عصا در دست همهٔ مردم هست، موسی باید که بتواند آن را به اژدها تبدیل کند:

خود گرفتی این عصا در دست راست دست را دستان موسی از کجاست
 عمرها بایست تا دم پاک شد تا امین مخزن الافلاک شد

(همان: ص ۱۵۸)

همچنین در داستانی که حضرت موسی (ع) زبان مرغان را به فردی می‌آموزد، این مسأله رایبان کرده است:

دست را بر اژدها آن کس زند که عصا را دستش اژدها کند

(همان: ص ۴۱۵)

اولیا به بصیرت و معرفتی رسیده‌اند که در شناخت نیازی به ظاهر و اسما ندارند چنان‌که هارون- نمادی از اولیا- از روی معرفت کلیم را - نمادی از معنی و حقیقت- بشناسد و نیازی به تبدیل شدن عصا - نمادی از ظاهر و اسم- به مار ندارد. «اکثر معجزات انبیا برای قهر و انذار و ارعاب منکران و دشمنان بوده است، دوستان حقیقی از معجزه بی‌نیاز بودند.» (همایی، ۱۳۷۴ش: ص ۲۹۸)

شد اسم مظهر معنی کاردت ان اعرف وز اسم یافت فراغت بصیرت عرفا
 کلیم را بشناسد بمعرفت هارون اگر عصاش نباشد و گرید بیضا

(مولوی، ۱۳۶۷ش: ص ۹۴)

۷- حلق و دهان داشتن موجودات مانند عصا

در نگرش مولانا، همهٔ موجودات دارای حلق و دهان هستند. یقین دارای حلقی است که خیالات باطل را می‌خورد. او برای این که این موضوع را برای مخاطبش محسوس‌تر بکند، عصای موسی (ع) را مثال می‌آورد که عصا و بندهای ساحران را بلعید:

حلق بخشید او عصای عدل را خورد آن چند عصا و جبل را
 مر یقین را چون عصا هم حلق داد تا بخورد او هر خیالی را که زاد

(مولوی، ۱۳۸۴ش: ص ۲۹۲)

۸- موسی (ع) و مار ساحران نمادی از پیر و نفس

مولانا، در برخی از اشعار، موسی (ع) را نمادی برای پیر و مار ساحران را نمادی برای نفس قرار داده است:

تو طمع داری که او را بی جفا
هر خسی را این تمنی کی رسد؟
بسته داری در وقار و در جفا
موسی باید که اژدها کُشد
(همان: ص ۳۲۹)

۹- تشابه قرآن به عصا

مولانا قرآن را به عصای موسی مانند می‌کند. از نظر او، عصای موسی (ع)، طناب ساحران را بلعید و قرآن کفر را از بین می‌برد:

ای رسول ما تو جادو نیستی
هست قرآن مر تو را همچو عصا
صادقی هم خرقه موسیستی
کفرها را در کشد چون اژدها
(همان: ص ۳۳۴)

۱۰- تشبیه اولیا و مؤمنان به عصای موسی (ع)

قلب انسان مؤمن در کف حق مانند عصا در دست موسی (ع) است، ظاهرش چوبی است، اما اگر دهان باز کند، جهان یک لقمه او است:

آدمی همچون عصای موسی است
در کف حق بهر داد و بهر زین
ظاهرش چوبی و لیکن پیش او
تو مبین مر آن عصارا سهل یافت
آدمی همچون فسون عیسی است
قلب مؤمن هست «بین اصبعین»
کون یک لقمه چو بگشاید گلو
آن بین که بحر خضرا را شکافت
(همان: ص ۴۴۷)

انسان به فنا رسیده نیز مانند عصای موسی (ع) است، همان گونه که عصای موسی (ع) سبب هدایت مسلمانان و نابودی کافران شد، اولیا نیز مانند پلی می‌شوند، برای نجات مؤمنان و در مقابل در برابر کافران تبدیل به اژدها می‌شوند. در این اشعار، موسی (ع) نمادی از حق است:

من عصا ام در کف موسی خویش
بر مسلمانان پل در یا شوم
موسیم پنهان و من پیدا به پیش
باز بر فرعون اژدها شوم

این عصا را ای پسر تنها مبین
که عصا بی کف حق نبود چنین
(همان: ص ۵۱۰)

۱۱- جسم انسان وهمانندی با عصای موسی (ع)

از نظر مولانا، تن انسان مانند عصای موسی (ع) است، انسان باید تن خود را بیندازد تا از خیر و شر او آگاهی یابد و بعد به فرمان خداوند آن را بر گیرد. «نفس و علایق آن را باید ترک کرد و خوار شمرد و تن را که نمود مادی و مظهر خارجی نفس و علایق آن است، چون عصای موسی (ع) بر زمین ذلت و ریاضت افکند تا شاید علایق نفس تبدیل گردد و الهی شود و چون عصای موسی (ع) از صورت چوبی برای برگ افشاندن و غذا دادن به بره‌های امیال و خواهشهای حیوانی بیرون آید و مظهر معجزات و قدرت الهی گردد.» (پورنامداریان، ۱۳۸۵: ش: ص ۶۲).

این درخت تن عصای موسی است
تا بیننی خیر او و شر او
پیش از افکندن نبود او غیر چوب
کامرش آمد که بیندازش ز دست
بعد از آن برگیر او را ز امر هو
چون به امرش برگرفتی گشت خوب
(همان: ص ۶۰۳)

۱۲- منکران آخرت

یکی از دلایلی که منکران آخرت بیان می‌کنند، این است که نمی‌توانند آخرت را ببینند، بنابراین نتیجه می‌گیرند که دنیایی دیگر وجود ندارد. مولانا در جواب آنها بیان می‌کند که ندیدن چیزها دلیلی بر نبودن آنها نیست، انسان باید با چشم سر به اشیا بنگرد تا به حقیقت آنها پی ببرد نه با چشم سر، چنان چه موسی (ع) با چشم سر به چوب نگریست، آن را عصا اما چشم غیبی آن را افعی دید:

حجتش این است گوید هر دمی
گر نبیند کودکی احوال عقل
حسن یوسف دیده ی اخوان ندید
مر عصا را چشم موسی چوب دید
گر بدی چیزی دگر هم دیدمی
عاقلی هرگز کند از عقل نقل؟
از دل یعقوب کی شد ناپدید؟
چشم غیبی افعی و آشوب دید
(همان: ص ۷۶۹)

۱۳- عصا نمادی بر نسی بودن سود و زیان

چیزهایی هستند که برای افرادی سودمند و برای دیگران زیان‌مند هستند، نمونه آن عصای موسی (ع) است که برای موسی (ع) مفید بود اما فرعون به وسیله آن نابود گردید:
از بوسه آب بر لب جوی
اشکوفه و سبزه زار باشد

از سبزه چه کم شود که سبزه
موسی ز عصا چرا گریزد
بر فرعونان که نیل خون گشت
در دیده خیره خار باشد
گر بر فرعون مار باشد
بر مؤمن خوش گوار باشد
(همان: ص ۲۶۳)

۱۴- تغییر احوال در سماع همانند تبدیل شدن به عصا

مولانا، در پاسخ شخصی که از او می پرسد که حالت شور و نشاط بعد از سماع چه می شود، می گوید که احوال دگرگون می شوند، مانند تبدیل شدن عصا به مار و بر گشتنش به حالت اول. انسان در حالت سماع مانند عصای موسی (ع) می شود که می خواهد جهان را بخورد اما بعد از فرو نشستن شور سماع، دوباره به حالت اول بر می گردد چنانچه عصا بعد از مار شدن دوباره به چوب دستی تبدیل گشت:

بعد از سماع گویی کان شورها کجا شد
منکر مباش بنگر اندر عصای موسی
چون اژدهاست قالب لب را نهاده بر لب
یا خود نبود چیزی یا بود آن فنا شد
یک لحظه آن عصا بد یک لحظه اژدها شد
کو خورد عالمی را وانگه همان عصا شد
(مولوی، ۱۳۶۷ش: ص ۲۶۳)

۱۵- تشبیه راستی به عصا

مولانا، از مردم می خواهد که راستی بورزند و کژیها رارها کنند، زیرا راستی در جهان پایدار و کژیها از بین رفتنی هستند. «راستی موجب طمأنینه و آرامش قلب است و دل انسان به دروغ نمی آرمند، دست آخر دروغ معلوم می شود.» (همایی، همان). راستی همچون عصای موسی (ع) است که کژیها را می خورد. «مگو که کژیها کردم تو راستی را پیش گیر، هیچ کژی نماند، راستی هم چون عصای موسی (ع) است، آن کژیها هم چون سحرها است، چون راستی بیاید، همه را بخورد.» (مولوی، ۱۳۸۶ش: ص ۲۳).

نتیجه‌گیری

مولانا، با بهره‌گیری از عصای موسی (ع)، به‌خصوص تبدیل شدن آن به اژدها، تشبیه و تصویرهایی زیبا خلق کرده است. او، برای بیان اندیشه‌هایی که پذیرش آنها توسط افراد عادی مشکل به نظر می‌رسد، به این معجزه حضرت موسی (ع) استناد می‌کند. از نظر مولانا، هر چیزی در این جهان حلق دارد. او برای اثبات این اندیشه خود، عصای موسی (ع) را مثال می‌آورد که هر چند در ظاهر چوب خشکی بود، اما تبدیل به مار و صاحب حلق و دهان گشت. از دیدگاه او، جهان در قیامت و روزحشر به جنبش در می‌آید. برای این که به جنبش در آمدن جهان بی‌جان را مخاطب او بهتر باور کند، نمونه‌های از جامدات را که جان یافته‌اند، از جمله تبدیل شدن عصای موسی (ع) به اژدها، به عنوان مثال می‌آورد.

بر اساس بینش مولانا، علم انسانها در مقابل علم الهی بسیار ناچیز است و حتی برگزیده‌ترین افراد حقیقت مسائل بسیاری را نمی‌دانند، چنان که حضرت موسی (ع) از خصلت اژدها بودن چوب خود اطلاعی نداشت. اگر خداوند یاری‌گر انسان باشد، او بر هر چیزی غلبه می‌کند، برای نمونه حضرت موسی (ع) با عصای خود در مقابل فرعون ایستاد و او را نابود کرد.

راستی در جهان پایدار و کجیها از بین رفتنی هستند. او راستی را به عصای موسی (ع) مانند می‌کند که کجیها را که تداعی‌کننده اژدهای ساحران است، می‌بلعد. قرآن همچون عصای موسی (ع) است که کفر را می‌خورد. شور و نشاط یافتن انسان در سماع و فرو نشستن آن بعد از سماع، مانند عصا و تبدیل شدن آن به اژدها و برگشتش به حالت اول است. سودمندی یا زیان‌آوری اشیاء در جهان، نسبی است، چنان چه عصا برای موسی (ع) سود بخش، اما برای فرعون زیان‌آور بود.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.

۲. پورنامداریان، تقی (۱۳۸۴ش)، *در سایه ی آفتاب: شعر فارسی و ساخت شکنی در شعر مولوی*، چاپ دوم، نشر سخن، تهران.

۳. _____، (۱۳۸۵ش)، *داستان پیامبران در کلیات شمس (شرح و تفسیر عرفانی داستانهای پیامبران در غزلهای مولوی)*، چاپ سوم، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.

۴. سیف، عبدالرضا، موسوی وند، نسرین (۱۳۸۱ش)، *موسی (ع) و فرعون در مثنوی معنوی*، ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، تهران.

۵. تاجدینی، علی (۱۳۸۳ش)، *فرهنگ نمادها و نشانه‌ها در اندیشه مولانا*، چاپ اول، سروش، تهران.

۶. ذوالفقاری، حسن (۱۳۸۶ش)، *موسی و شبان‌نگاهی ساختاری به داستان موسی (ع) و شبان‌مثنوی*، فصلنامه پژوهشهای ادبی، شماره ۱۷، تهران.

۷. فاطمی، حسن (۱۳۶۴ش)، *تصویرگری در غزلیات شمس*، انتشارات امیرکبیر، تهران.

۸. فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۶۲ش)، *مأخذ قصص و تمثیلات مثنوی*، چاپ سوم، امیرکبیر، تهران.

۹. محمدی آسیابادی، علی (۱۳۸۷ش)، *هرمنوتیک و نمادپردازی در غزلیات شمس*، انتشارات سخن، تهران.

۱۰. مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۴ش)، *مثنوی معنوی*، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، نشر قطره، تهران.

۱۱. _____، (۱۳۸۴ش)، *دیوان شمس تبریزی*، با مقدمه جلال‌الدین همایی، بدرقه جاویدان، تهران.

۱۲. _____، (۱۳۶۷ش)، *غزلیات شمس تبریزی*، باهتمام منصور مشفق، صفی‌علیشاه، تهران.

۱۳. _____، (۱۳۸۶ش)، *فیه مافیة*، با تصحیح و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، نشر زوآر، تهران.

۱۴. نیشابوری، ابوسحق ابراهیم (۱۳۴۰ش)، *قصص الانبیاء*، مصحح حبیب یغمایی، بنگاه نشر و ترجمه کتاب، تهران.

۱۵. همایی، جلال‌الدین (۱۳۷۴ش)، *مولوی نامه: مولوی چه می‌گوید*، چاپ هشتم، بی‌نا، تهران.

۱۶. یاحقی، محمد جعفر (۱۳۶۹ش)، *فرهنگ اساطیر و اشارات در ادبیات فارسی*، سروش، تهران.